

بررسی ایرادات وارد بر قاعده

انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد*

- احمد عارفی نیا^۱
- سید محمد مهدی قبولی درافشان^۲
- سعید محسنی^۳

چکیده

به موجب قاعده انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد، عقدی که بر مجموعه‌ای مرکب واقع گردیده است، در مواردی، به قراردادهای متعدد تجزیه می‌شود. به رغم استناد به قاعده مزبور در ابواب مختلف فقهی ایراداتی نیز نسبت به آن مطرح شده است. در این میان حضرت امام خمینی ضمن طرح برخی ایرادات به قاعده انحلال، برای برون‌رفت از مشکل، به جای تجزیه قرارداد، تجزیه عرفی آثار قرارداد را پذیرفته‌اند. این جستار از سویی به بررسی ایرادات مطرح شده درباره قاعده انحلال و پاسخ به آن و از سوی دیگر به تبیین و تحلیل دیدگاه امام خمینی در این باره می‌پردازد و می‌کوشد میان دیدگاه مشهور فقیهان با رویکرد

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۹.

۱. کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه فردوسی مشهد (ahmad.arefinia@iran.ir).

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (ghaboli@um.ac.ir).

۳. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد.

ویژه امام خمینی نوعی هماهنگی ایجاد کند. با وجود تحلیل ویژه امام خمینی و تفاوت مبنای آن با تحلیل طرفداران قاعده انحلال، در عمل هر دو طرف به آثار مشابهی دست یافته‌اند. این مهم ریشه در پذیرش نقش اساسی برای عرف در تعیین موارد قابل تجزیه (تجزیه قرارداد یا آثار آن) در هر دو دیدگاه دارد.

واژگان کلیدی: قاعده انحلال، قرارداد، عرف، ایرادات.

مقدمه

یکی از قواعد فقهی و حقوقی مهم قاعده «انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد» است. به موجب این قاعده، از آنجا که عقدی که بر مجموعه‌ای مرکب واقع گردیده، بر تک تک اجزای آن نیز واقع می‌شود، عقد واحد به قراردادهای متعدد تجزیه می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۵۷/۳-۱۷۵؛ طباطبایی قمی، *الانوار البهیة*، ۱۴۲۳: ۲۰۷-۲۱۱؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۸۴-۷۰/۲؛ گرجی، ۱۳۷۰: ش ۶۷-۵۲/۹؛ نراقی، ۱۴۲۲: ۸۴-۷۹). البته در تبیین قاعده مذکور باید توجه داشت که هر عقدی صرفاً به عقود از نوع خودش تجزیه می‌شود^۱ (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۱/۲؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۳۰۹/۱-۳۱۰).

از سوی دیگر، در خصوص قلمرو اعمال قاعده باید توجه داشت که اجرای قاعده منوط به قابلیت تجزیه موضوع قرارداد (متعلق عقد) است. قابلیت تجزیه ممکن است نسبت به اجزای خارجی متعلق عقد یا بر حسب نسبت مشاع از آن یا بر اساس هر دو مسئله صورت گیرد؛ برای نمونه، در فرض تزویج دو زن به موجب عقد واحد توسط کسی که وکیل هر دو است، امکان تجزیه بر اساس اجزای خارجی وجود دارد. همچنین در فرضی که شخصی حیوان واحدی را که مال مشاع او و دیگری است، به بیع واحد می‌فروشد، هرچند امکان تجزیه آن بر حسب اجزای خارجی وجود ندارد، تجزیه آن بر حسب کسر مشاع قابل تصور است.

همچنین ممکن است موضوع قرارداد هم به حسب اجزای خارجی آن و هم بر

۱. برای دیدن نظر مخالف ر.ک: محمدی، ۱۳۸۷: ۲۱۳. به اعتقاد ایشان اگر در عقد نکاح، مهر تعیین شده با مانعی شرعی یا قانونی مواجه شود و چیزی مانند شراب و مواد مخدر را مهر قرار دهند که شرعاً یا قانوناً ممنوع است، مهرالمسمی از بین می‌رود، ولی عقد نکاح صحیح می‌ماند. به عبارت دیگر، عقد نکاح نسبت به اثر ایجاد زوجیت و اثر ایجاد مهر، انحلال پیدا می‌کند که از جهت اول درست می‌ماند و از جهت دوم بی‌اثر و باطل می‌شود. لیکن به نظر می‌رسد این موارد به رغم اینکه در مفهوم تجزیه به معنای اعم داخل است، از مصادیق قاعده خارج است و مشمول آثار آن نمی‌گردد.

اساس کسر مشاع، تجزیه پذیر باشد؛ برای نمونه، در فرضی که یک تن گندم در مقابل مبلغی معین به فروش می رسد، با توجه به اینکه موضوع قرارداد، قابلیت تجزیه بر اساس اجزای خارجی را دارد، قرارداد می تواند بر اساس آن تجزیه گردد. همچنین در فرض مزبور در صورتی که نسبت مشخصی از مال مزبور مستحق للغير درآید، بحث تجزیه قرارداد بر اساس کسر مشاع مطرح می گردد. طبیعی است چنانچه موضوع قرارداد نه بر حسب اجزای خارجی و نه بر اساس کسر مشاع، تجزیه شدنی نباشد، اجرای قاعده انحلال منتفی است؛ برای نمونه، در نکاح زنی معین که نه به اجزای خارجی بدن زن و نه به نحو کسر مشاع، قابلیت تجزیه وجود ندارد، سخن از قاعده انحلال نادرست است (برای تفصیل مسئله ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۶۲/۳-۱۶۴).

به علاوه، باید گفت که مقصود از تجزیه عقد، این نیست که یک عقد حقیقتاً و قطعاً عقود متعدد محسوب شود، بلکه مقصود آن است که عقد واحد از نظر احکامی که بر آن مترتب می شود در حکم عقود متعدد است. بنابراین، تجزیه عقد واحد در صورتی است که بتوان برای اجزای مختلف آن احکام مختلفی در نظر گرفت (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۱/۲؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۳۰۹/۱).

همچنین باید توجه داشت که عقد واحد تجزیه پذیر در قوه عقود متعدد است و در صورتی که اجزای متعدد آن احکام متفاوتی بیابند، قابلیت تجزیه، فعلیت می یابد و عقد واحد به چند عقد تجزیه می شود که هر یک حکم خود را دارد؛ برای نمونه، همان گونه که برخی بیان داشته اند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۶۱/۳)، در فرضی که سرکه - که مالیت دارد - و شراب - که فاقد مالیت است - با بیع واحد به فروش برسد، عقد واحد مزبور به دو عقد که یکی ناظر به سرکه و دیگری ناظر به شراب است، تجزیه می گردد؛ زیرا حکم بیع سرکه (صحت) متفاوت از حکم بیع شراب (بطلان) است.

در واقع، فقیهان در برخی موارد، همچون فرض مستحق للغير درآمدن قسمتی از مبیع، برای برون رفت از مشکل بطلان کل قرارداد، به قاعده انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد متوسل شده و قسمتی از قرارداد را باطل و قسمت دیگر را صحیح شمرده اند؛ زیرا یک قرارداد نمی تواند در آن واحد هم صحیح باشد و هم باطل.

با اینکه به قاعده فقهی مزبور، در ابواب مختلف فقهی استناد شده (برای نمونه ر.ک:

موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۱/۳-۱۷۴؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۳۰: ۱۰۲؛ همو، ۱۴۲۷: ۱۴۵؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷: ۱۲۶؛ اشتهاردی، ۱۴۱۷: ۳۰۸/۲۷؛ عراقی، ۱۴۱۴: ۴۵۲/۵؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۹: ۱۷۴-۱۷۵؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۶: ۸۱-۸۲؛ آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۲۳-۲۲؛ اراکی، ۱۴۱۵: ۴۴-۴۵؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶: ۱۴/۵۴۸؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳: ۷۲/۵-۷۳؛ موسوی خویی، ۱۴۱۷: ۳۳۶-۳۳۵/۳؛ محقق داماد یزدی، ۱۴۰۱: ۱۶۱/۱-۱۶۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵: ۱۹۳؛ نراقی، ۱۴۲۲: ۸۰-۸۱)، مصون از انتقاد نبوده است. در این میان، امام خمینی به جای تجزیه قرارداد، از تجزیه عرفی آثار قرارداد سخن به میان آورده است و از این رهگذر از سویی، برخی ایرادات وارد به قاعده انحلال را پاسخ گفته و از سوی دیگر، ایرادات دیگری را نسبت به تلقی مرسوم از قاعده انحلال وارد نموده است. این جستار در صدد است، ضمن بررسی ایرادات مطرح شده به قاعده انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد، به تبیین و تحلیل دیدگاه امام خمینی در این باره بپردازد.

از این رو، ابتدا ایرادات ناظر بر تنافی اجرای قاعده با شرایط اساسی صحت قرارداد بررسی می‌شود. سپس اشکالات مربوط به عدم ضرورت و نیز محظورات اجرای قاعده، مطالعه می‌گردد. در پایان نیز به تبیین و تحلیل نظریه ویژه امام خمینی درباره قاعده انحلال پرداخته خواهد شد.

۱. تنافی اجرای قاعده با شرایط اساسی صحت قرارداد

برخی ایرادات مربوط به قاعده انحلال، ناظر به تنافی اجرای قاعده با برخی شرایط اساسی صحت قرارداد است. در این باره باید از سویی تعارض قاعده انحلال با قاعده تبعیت عقد از قصد بررسی شود (بند نخست) و از سوی دیگر، اشکال عدم رضایت طرفین به تجزیه قرارداد مطالعه گردد (بند دوم). به علاوه، لازم است اشکال تعارض قاعده انحلال با لزوم علم به عوضین نیز تحلیل شود (بند سوم).

۱-۱. تعارض قاعده انحلال با قاعده تبعیت عقد از قصد

یکی از قواعد مسلم حاکم بر تشکیل و تفسیر و اجرای قراردادها، قاعده تبعیت عقد از قصد است. به موجب این قاعده باید به قصد طرفین در تحلیل قراردادها توجه کرد. از

این رو، ممکن است قاعده انحلال در تعارض با قاعده تبعیت عقد از قصد دانسته شود؛ توضیح اینکه در انعقاد یک قرارداد، به طور معمول قصد طرفین بر این است که مجموع اجزای یکی از عوضین در مقابل مجموع اجزای عوض دیگر قرار گیرد؛ برای نمونه در فرضی که شخصی خودرو و منزل مسکونی خویش را در قالب قراردادی واحد و در مقابل ثمنی مشخص به فروش می‌رساند، مجموع خودرو و منزل در مقابل مجموع ثمن قرار گرفته است. بنابراین، چنانچه انتقال خودرو یا منزل با مشکلی مواجه گردد، صحیح دانستن قرارداد نسبت به مورد دیگر (بر اساس قاعده انحلال عقد واحد به عقود متعدد)، مخالف قاعده تبعیت عقد از قصد است. به دیگر سخن، قصد متعاقدين به مجموع تعلق گرفته است نه به هر جزء (ر.ک: حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۶/۲؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳: ۹۲؛ طباطبایی قمی، *الانوار البهیه*، ۱۴۲۳: ۲۰۸-۲۰۷؛ همو، *الغایة القصوی*، ۱۴۲۳: ۴۱-۴۰).

از همین رو، برخی فقیهان در موردی که بائع مال خویش را به ضمیمه مال دیگری و بدون اذن وی به فروش می‌رساند، با اینکه همگام با نظر مشهور، بطلان را فقط ناظر به مال غیر می‌دانند و از تجزیه ثمن سخن می‌گویند، احتمال بطلان کل قرارداد را نیز مطرح می‌کنند و احتمال عدم تجزیه را نیز منتفی نمی‌دانند (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۶۲/۸). استدلال ایشان چنین است که از سویی، تراضی طرفین به مجموع مبیع تعلق گرفته که البته محقق نشده است. از سوی دیگر، تراضی بر قسمتی از مبیع هم واقع نشده است؛ زیرا وجود تراضی بر کل، مستلزم وجود تراضی بر جزء نیست. بنابراین، آنچه مقصود بوده، واقع نشده است و آنچه واقع شده، مقصود نبوده است (ما قصد لم يقع وما وقع لم یقصد).

پاسخ‌های متعددی برای رفع این ایراد داده شده است:

الف) اینکه قصد متعاقدين به مجموع تعلق گرفته باشد و مقصود متعاقدين، تقابل اجزا با اجزا نباشد، ادعایی بیش نیست. البته بدیهی است که چنانچه قصد طرفین به مجموع معوض در برابر مجموع عوض تعلق گرفته باشد، به نحوی که تقابل اجزا در برابر اجزا، مطلوب و مقصود ایشان نبوده باشد، محلی برای اعمال قاعده انحلال نخواهد بود اما مسئله این است که فرض مزبور مستلزم احراز و اثبات است. به تعبیر

برخی فقیهان، جمع اجزای متعددی که طبق فرض، قابل تجزیه از یکدیگرند، در صیغه واحد، موجب ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به گونه‌ای که صحت بیع یا ایقاع مزبور در هر جزء موقوف بر صحت آن در همه اجزا باشد، نخواهد بود (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۳/۲-۷۴). به علاوه، اینکه در برخی موارد، رضایت طرفین عقد به مجموع مرکب (هیئت اجتماعی) تعلق گرفته، نادر است و به طور کلی قصد ارتباط میان دو شیء، امری فراتر از قصد متعاقبین در معمول معاملات است.

به دیگر سخن، همان گونه که برخی فقیهان بیان داشته‌اند (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۳۱۳/۱)، این ادعا که عقد به مجموع (صرف نظر از اجزا) تعلق گرفته است، باید اثبات شود؛ زیرا در این ادعا شرط زائدی آمده است که عبارت است از ارتباط جنبی اجزا با یکدیگر، به طوری که اگر جزئی از متعلق عقد منتفی شود، عاقد قصد تحقق عقد نسبت به باقی مانده را نیز ندارد. بدیهی است که اثبات چنین شرطی بسیار مشکل خواهد بود و در صورت شک، اصل عدم ارتباط است. از این رو، می‌توان گفت، در مواردی که به قصد ارتباط تصریح نشده است، اثبات آن نیازمند وجود قرینه‌ای لفظی یا عرفی است.

ب) همچنین در پاسخ به ایراد مذکور گفته شده که مجموع مبیع همان مجموعه اجزای آن است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶: ۸۶). به دیگر سخن، توافق و قصد مجموع، همان توافق و قصد اجزاست و توافق بر تملیک مجموع در واقع، توافق بر تملیک هر جزء در برابر مایزای آن جزء از ثمن است. به تعبیر برخی فقیهان (کوه‌کمری، ۱۴۰۹: ۵۹-۶۰)، همان طور که بیع بر حسب اجزای مبیع به بیع‌های متعدد تجزیه می‌شود، قصد نیز بر همان اساس به قصد‌های متعدد تجزیه می‌شود و هر یک از بیع و قصد، جمیع اجزای مبیع را در بر می‌گیرد.

حتی برخی فقیهان در فرضی که دو یا چند شیء مختلف، موضوع قرارداد باشند، این ادعا را نمی‌پذیرند که عقد و قصد، به مجموع اشیای مزبور تعلق بگیرد (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۳۴/۲-۳۳۵) و در نتیجه، چنانچه قرارداد به عللی، نسبت به مجموع مزبور به صورت کامل اثربخش نباشد (همانند مستحق‌الغیر در آمدن یکی از اشیای مذکور)، تبعیت عقد از قصد رخ نمی‌دهد. ایشان در نقد این ادعا اظهار داشته‌اند که

مراد از تعلق قصد به مجموع، یا تعلق قصد به انتقال (ملکیت مجموع) است یا اینکه قصد به «مجموع ملکيات» تعلق می‌گیرد. احتمال اول خلاف واقعیت است؛ زیرا هر یک از اشیايي که موضوع نقل و انتقال قرار گرفته، به تنهایی مملوک است و متعلقِ حَقِّ مالکیت قرار می‌گیرد اما مجموع آن‌ها به مثابه مجموعه‌ای با وحدت اعتباری (و جدای از اجزا)، ملک محسوب نمی‌شود. احتمال دوم یعنی تعلق قصد به مجموع ملکيات نیز واقعیت ندارد؛ زیرا ملکيات متعدد از افعال قصديه متعدد حاصل می‌آید و همین امر، مقصود متعاقدين بوده است. البته به دلیل اینکه همه افعال توليدي مزبور در یک زمان تحقق یافته است، نوعی وحدت اعتباری از آن انتزاع می‌شود اما انتزاع مزبور نافی تمليکات متعدد نیست. بنابراین، آنچه از افعال انشاکننده سر زده، متعدد است و آنچه به صورت اعتباری، واحد تلقی می‌شود، اصلاً مقصود طرفین نبوده است.

در تأیید دیدگاه فقیه مزبور می‌توان گفت که واحد بودن مبرز خارجی لزوماً به معنای وحدت قصد انشا نیست بلکه قصد انشا به اعتبار منشأهای متعدد، متعدد محسوب می‌شود (در تأیید این نظر، رک: موسوی خویی، بی تا: ۵/۵-۶). بنابراین، چنانچه شخصی به موجب عقدی، اتومبیل و منزل خویش را بفروشد، در واقع، دو قصد جداگانه و دو تمليک مستقل انجام می‌دهد هرچند هر دو تمليک با لفظ واحد ابراز و اظهار شده باشند. البته تذکر این نکته ظریف نیز شایسته است که متعاقدين می‌توانند انضمام تمليکات متعدد را به صورت شرط یا قید اراده نمایند که بسته به مورد، آثار خود را خواهد داشت. البته برخی فقیهان وجود شرط ضمنی انضمام را در این باره پذیرفته و تخلف از آن را موجب خیار دانسته‌اند (همان: ۶/۵).

ج) پاسخ دیگری که بر اشکال استلزام تخلف عقد از قصد می‌توان مطرح نمود، توجه به مفاد قاعده تبعیت عقد از قصد است. در واقع، به اعتقاد برخی فقیهان مقصود از قاعده اخیر، این است که عقد بدون قصد واقع نمی‌شود ولی بدان معنا نیست که تمام آنچه مقصود طرفین بوده است، واقع می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۶۹/۳-۱۷۰). بنابراین، درباره موضوع مورد بحث نیز پذیرش تجزیة قراردادها منافاتی با قاعده تبعیت عقد از قصد ندارد و چیزی بدون قصد به وجود نمی‌آید، بلکه تمام مقصود به وجود نیامده است. به دیگر سخن، با تجزیة عقد آنچه واقع شده است، قسمتی از مقصود

طرفین است، نه آنکه اصلاً قصد نشده باشد.

د) به علاوه، همان‌گونه که برخی فقیهان اظهار نموده‌اند (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۴/۲-۷۵)، بر فرض پذیرش اینکه متعاقدين قصد مقابلهٔ مجموع را دارند، باید گفت که قصد مزبور ماهیتاً متفاوت از قصد مذکور در قاعدهٔ لزوم تبعیت عقد از قصد است. در واقع، قصد مزبور نوعی داعی برای انعقاد قرارداد و خارج از ماهیت و شرایط تشکیل قرارداد است. بنابراین، عدم تحقق آن خللی به قرارداد وارد نمی‌سازد.

۲-۱. عدم رضایت طرفین به تجزیه

رضایت طرفین جزئی از اراده (در کنار قصد) است که شرط لازم برای نفوذ حقوق قرارداد به شمار می‌رود. ممکن است ادعا شود که در صورت انحلال قرارداد واحد به عقود متعدد، رضایت متعاقدين منتفی می‌گردد؛ زیرا رضایت طرفین به مجموع تعلق گرفته است و صحت قرارداد در جزء، مورد رضایت ایشان نیست.

در پاسخ به این اشکال، چنین پاسخ داده شده است که از سویی، رضایت به هر جزء، در ضمن رضایت به کل حاصل است (نابینی، ۱۴۱۳: ۱۴۵/۱). از سوی دیگر، اصولاً رضایت به هر جزء، مقید به وجود جزء دیگر نیست (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱: ۱۹۶/۱). البته ممکن است اجتماع اجزا نیز مطلوب متعاقدين باشد، اما از آنجا که مطلوبیت اجتماع در کنار مطلوبیت اجزا به نحو تعدد مطلوب است، تخلف از آن قدحی به رضای لازم برای نفوذ قرارداد وارد نمی‌سازد. البته تخلف از مطلوب مزبور، فاقد ضمانت اجرا نیست بلکه همچون تخلف از شرط یا صفت، حق فسخ قرارداد را برای ذی‌نفع پدید می‌آورد.

برخی دیگر از فقیهان نیز این ایراد را مردود می‌دانند، اما با غیر منطقی دانستن توجیه مذکور به نقد آن می‌پردازند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۲۳/۲). به اعتقاد ایشان، سخن از تعدد مطلوب در این مقام، موجب تعارض می‌گردد. توضیح اینکه در مورد عقدی که به مجموع تعلق گرفته است و در واقع، برای طرفین مطلوب بالاتر را تشکیل می‌دهد، چنانچه هنگام انعقاد آن، رضایت وجود داشته باشد، عقد مزبور مقارن با رضای مذکور محقق گردیده است و عقد دیگری عملاً وجود ندارد که بتوان از لزوم رضایت با مرتبهٔ

پایین تر درباره آن سخن گفت. مگر اینکه سخن از انحلال عقد به دو عقد مطرح گردد که در این صورت، دو رضایتِ مختلف و مستقل مطرح می‌گردد. در چنین حالتی، عملاً مسئله تعددِ مطلوب و وجود رضا در مراتب مختلف منتفی است.

در پاسخ باید گفت که تجزیه قرارداد به دو عقد متعدد موجب منتفی شدن تعدد مطلوب نمی‌گردد؛ زیرا در این حالت نیز مطلوب طرف قرارداد این بوده است که هر دو قرارداد تجزیه شده در کنار یکدیگر، دارای آثار باشند. طبیعی است که اگر یکی از این دو، اثرش را بر جای گذارد ولی دیگری به دلیل موانعی نتواند آثار خود را بر جای گذارد، یکی از دو مطلوب حاصل شده است. همین امر نشانگر وجود نوعی تعددِ مطلوب در مسئله مورد بررسی است که چون وارد قلمرو قرارداد می‌گردد، از ضمانت اجرای خيار فسخ برخوردار است و شخص ذی نفع می‌تواند عقد تجزیه شده دارای اثر را فسخ نماید.

۳-۱. تعارض قاعده انحلال با لزوم علم به عوضین

چه بسا در نقد قاعده انحلال، این ایراد مطرح شود که چنانچه عقد واحد به عقود متعدد تجزیه گردد، درباره موضوع عقود انحلالی، یکی از شرایط اساسی صحت قراردادها یعنی علم تفصیلی وجود ندارد. لزوم احتراز از مشکل مزبور موجب می‌گردد که قاعده انحلال پذیرفته نشود.

به این اشکال می‌توان با رویکردهای مختلف و از زوایای گوناگون پاسخ گفت:

الف) از سویی، اشکال مزبور اخص از مدعاست؛ زیرا از سویی، ایراد مزبور صرفاً درباره اعمال حقوقی معاوضی قابل تصور است که جنبه مغابنی دارد و علم تفصیلی به موضوع آن لازم است. بنابراین، ایراد مزبور در عقود غیر معاوضی (رایگان) همچون وقف و وصیت مطرح نمی‌شود. همچنین عقود معاوضی مسامحی که موضوع آن نیازمند علم تفصیلی نیست، از ایراد مزبور به دور است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۶/۲).

از سوی دیگر، در عقود معاوضی مغابنی نیز که علم تفصیلی به موضوع لازم است و تجزیه قرارداد به اعتبار اجزای مشاع آن صورت می‌گیرد، اشکال متصور نیست؛ زیرا در صورت انحلال عقد واحد به عقود متعدد، اجزای مشاع عوض در برابر اجزای مشاع

معوّض قرار می‌گیرند و جهالتی رخ نخواهد داد؛ برای نمونه، در فرضی که شخصی که مالک یک دوم مشاع از مال مشخصی است و کل مال (اعم از سهم خویش و سهم شریک یا شرکای خود) را در مقابل مبلغی معین به فروش می‌رساند، عمل حقوقی وی به دو قرارداد جداگانه منحل می‌گردد که ثمن هر یک از دو جزء مبیع نیز کاملاً معلوم است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۸-۷۶/۲؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳: ۹۲-۹۳؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۳۱۴-۳۱۵).

به علاوه، در فرضی که به موجب یک قرارداد دو شیء مختلف در برابر دو عوض مختلف و مشخص مبادله می‌گردد، انحلال عقد مزبور به دو قرارداد مستقل، موجب هیچ‌گونه جهالتی نخواهد بود. البته منظور از این فرض، مواردی است که مصداق قاعده انحلال باشد. بنابراین، چنانچه همچون برخی فقیهان (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۱۸/۲-۵۱۹)، چنین فرضی را خارج از قلمرو انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد بدانیم، موضوع تخصصاً از بحث حاضر خارج خواهد بود.

ب) از سوی دیگر، مبنای لزوم علم تفصیلی، احتراز از غرر است، در حالی که غرر در مسئله مورد بررسی منتفی است (موسوی خویی، بی‌تا: ۷۶/۵). در واقع، در صورت انحلال قرارداد واحد به قراردادهای مختلف می‌توان با برقراری تناسب بر اساس ارزش واقعی هر یک از اجزای تجزیه‌شده، ارزش قراردادی هر یک از اجزای مزبور را نیز معلوم نمود. بنابراین، با در پیش گرفتن این روش عقلایی می‌توان از غرر دوری جست؛ برای نمونه، چنانچه شخصی خودرو متعلق به خود و یک دستگاه واحد آپارتمانی متعلق به غیر را به موجب قراردادی واحد در ازای ثمنی مشخص (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان) به فروش رساند و سپس مالک آپارتمان قرارداد مزبور را نسبت به آپارتمان خود تنفیذ نماید، قرارداد مزبور به دو عقد صحیح (بیع خودرو) و باطل (بیع آپارتمان) تجزیه می‌شود. در این فرض، چنانچه ارزش واقعی خودرو ۲۵ میلیون تومان و ارزش واقعی آپارتمان ۱۰۰ میلیون تومان باشد، تناسب میان ارزش واقعی دو مال مزبور یک به چهار است. بنابراین، ثمن قراردادی (۱۰۰ میلیون تومان) نیز به همین نسبت بین دو مبیع مزبور تقسیم می‌شود و در عمل، ارزش قراردادی خودرو ۲۰ میلیون تومان و ارزش قراردادی آپارتمان ۸۰ میلیون تومان خواهد بود.

ج) یکی دیگر از پاسخ‌هایی که می‌توان به اشکال مذکور داد، این است که پذیرش

این اشکال مستلزم بطلان معامله‌ای است که به موجب آن، شخصی دو مال متعلق به خویش را در ازای ثمن واحد به غیر واگذار می‌نماید (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۲۴/۲). در چنین موردی نیز معلوم نیست که چه میزان از ثمن در مقابل هر یک از دو مبیع قرار گرفته است. این در حالی است که هیچ کس جهل ادعایی مزبور را موجب خلل به صحت قرارداد ندانسته است.

د) به علاوه باید گفت که لزوم وجود علم تفصیلی به عوض و معوض برای رفع غرر است. از این رو، به هنگام قرارداد، علم عرفی طرفین به عوضین قرارداد کافی است. عرف نیز شناسایی ارزش قراردادی هر یک از اجزای عوض را برای رفع غرر لازم نمی‌داند بلکه تعیین کل عوض در برابر کل معوض را کافی برای معلومیت آن می‌داند. بنابراین، علم لازم برای انعقاد قرارداد حاصل است و قرارداد شرایط صحت را دارد.

البته ممکن است بروز مواردی همچون کشف مستحق‌لغیر درآمدن قسمتی از معوض، زمینه اجرای قاعده انحلال را فراهم نماید و بالتبع، این مسئله مطرح گردد که چگونه باید مایزای جزء مزبور را در عوض تعیین نمود. بیشتر راهکار این مشکل بیان شد. اما آنچه مهم است اینکه قرارداد در زمان انعقاد، شرایط اساسی (معلوم و معین بودن) را داشته است و بروز موانع بعدی و پدیداری مسئله مزبور کاشف از وجود غرر در زمان انعقاد قرارداد نیست.

در این باره، برخی فقیهان با در نظر گرفتن ادله لزوم علم به موضوع قرارداد، معتقدند که چنانچه دلیل امر مزبور قاعده لزوم نفی غرر باشد، علم به مجموع عوض و معوض در زمان تشکیل قرارداد کافی است و جهل عارضی ناشی از تجزیه قرارداد نیز با توجه به اینکه قابل رفع است، غرری در پی ندارد. همچنین اگر لزوم وجود علم، مبتنی بر دلیل اجماع باشد، قدر متیقن آن لزوم علم به مجموع عوض و معوض است و با توجه به اینکه اجماع، دلیل لئی است و دلیل لفظی به شمار نمی‌آید که اطلاق و عموم داشته باشد، باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱: ۱۹۷/۱).

۲. عدم ضرورت و محظورات اجرای قاعده

علاوه بر ایرادات مربوط به قاعده انحلال در ساحت تشکیل قرارداد، برای پذیرش و

اجرای قاعده انحلال ایرادات دیگری نیز مطرح شده است. برخی از این ایرادات ناظر به عدم ضرورت قاعده انحلال است. برخی دیگر از این ایرادات مربوط به محظورات فقهی و نیز عقلی اجرای این قاعده است.

۱-۲. عدم ضرورت قاعده انحلال

در نقد قاعده انحلال، ممکن است به عدم ضرورت آن استناد شود. در این باره ممکن است ادعا شود که عقود انحلالی ناشی از انحلال عقد اصلی بی اثر هستند. همچنین ادعای عدم ملازمه تجزیه حکم و انحلال عقد ممکن است ایرادی بر قاعده و نشانگر عدم ضرورت قاعده انحلال باشد.

۱-۱-۲. بی تأثیر بودن عقود انحلالی

از آنجا که عقد بر مجموع عوض و مجموع معوض واقع می‌گردد، نقل و انتقال مربوط به عوض و معوض نسبت به کل آن صورت گرفته است. بنابراین، در صورت پذیرش انحلال عقد مزبور به عقود متعدد باید گفت که عقود اخیر فاقد هر گونه تأثیری هستند؛ زیرا انتقال به موجب عقد اصلی صورت گرفته است و انتقال مجدد توسط عقود انحلالی، تحصیل حاصل و ممتنع است. بنابراین، عقود انحلالی مذکور که غیر مؤثر نیز هستند، عقلایی به شمار نمی‌آیند (موسوی خمینی، ۱۳۲۱: ۳۶۶/۴).

در پاسخ به این اشکال، همان گونه که برخی فقیهان نیز بیان داشته‌اند (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳۴۱/۳-۳۴۲)، باید گفت که در نظر فائلان به قاعده تجزیه قرارداد، بین وجود کل و وجود اجزا مغایرت حقیقی وجود ندارد و عقود انحلالی از نظر وجودی، چیزی جز همان عقد اصلی که باعث نقل مجموع عوض و معوض می‌گردد، نیست. در واقع، تفاوت میان عقد واقع شده بر کل و عقود انحلالی، از جهت اعتبار و ملاحظه عرف است. توضیح اینکه چنانچه عقود انحلالی به شرط اجتماع و ضمیمه شدن با یکدیگر لحاظ شوند، همان عقد واقع شده بر کل خواهند بود و اگر بدون قید اجتماع و ضمیمه شدن به هم (به صورت لابشرط) لحاظ شوند، عقود انحلالی به شمار می‌روند. بنابراین، عقود انحلالی عیناً همان اثر عقد اصلی را دارند و نمی‌توان بی تأثیر بودن آن‌ها را ادعا کرد.

۲-۱-۲. عدم ملازمه تجزیه حکم و پذیرش قاعده انحلال

بر قاعده انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد از این رو استناد می‌شود که در مواردی بتوان بر اجزای مختلف قرارداد، احکام متفاوتی بار نمود؛ برای نمونه در فرضی که شیء مملوک با مال متعلق به غیر به صورت توأمان معامله می‌شود، با اعمال قاعده انحلال، قسمتی از بیع باطل و قسمت دیگر آن صحیح به شمار می‌رود.

با توجه به فایده مزبور، ممکن است به قاعده انحلال از این نظر ایراد گرفته شود که اعمال احکام متفاوت بر اجزای مختلف موضوع قرارداد ضرورتاً مستلزم پذیرش قاعده انحلال نیست و مطلوب مزبور به طریق دیگری نیز به دست می‌آید؛ برای نمونه از گفته برخی فقیهان (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۶۸-۳۶۹/۴) این گونه فهمیده می‌شود که با اینکه عقد واحد بسیط است و به عقود متعدد، انحلال پذیر نیست، ممکن است همین عقد در قسمت‌هایی دارای اثر و در قسمت‌های دیگر بی‌اثر باشد؛ برای نمونه، بیع توأم مال مملوک و مال فضولی که بیع واحد و غیر قابل تجزیه است، در قسمت مملوک صحیح و در قسمت فضولی غیر نافذ است و در صورت رد توسط مالک، باطل می‌باشد. بنابراین، با وجود تجزیه نشدن عقد واحد به عقود متعدد، می‌توان به مطلوب دست یافت.

برخی در پاسخ به این اشکال بیان داشته‌اند که اگر مقصود از نسبت احکام مربوط به اجزای موضوع قرارداد این باشد که قرارداد نسبت به جزئی از عوض و معوض نسبت به یکدیگر صحیح و نسبت به جزئی دیگر از عوض و معوض نسبت به یکدیگر باطل باشد، عملاً پذیرش قاعده انحلال لازم می‌آید. اما چنانچه مقصود این باشد که عقد واحد بسیط به جهتی (قسمتی از موضوع) تماماً صحیح و به جهت دیگر (قسمت دیگر از موضوع) تماماً باطل است، ادعای مزبور پذیرفتنی نیست (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳۴۵/۳-۳۴۷).^۱ به دیگر سخن، ادعای مزبور متضمن تعارض است.

در ارزیابی دو دیدگاه مختلف مذکور باید گفت که در میان دو احتمال اخیر که در

۱. البته پر واضح است که عقد واحد بسیط می‌تواند نسبت به طرفین آن، احکام متعدد داشته باشد؛ برای مثال عقد واحد ممکن است نسبت به یکی از طرفین فسخ‌پذیر باشد و نسبت به طرف دیگر خیر. بنابراین، این مسئله موضوع اختلاف نیست و از موضع نزاع خارج است.

کلام امام خمینی مطرح گردید، احتمال دوم بعید و به نظر منتفی است و ظاهراً مقصود ایشان همان احتمال نخست است. اما ایشان با اینکه قاعده انحلال را نمی‌پذیرد به نتیجه‌ای مشابه آن می‌رسد. در پایان ضمن مقایسه دیدگاه ایشان با دیدگاه قائلان به قاعده انحلال، به جمع دو نظر پرداخته خواهد شد.

۲-۲. محظورات فقهی اجرای قاعده

قاعده انحلال با این شبهه روبه‌روست که پذیرش و اجرای آن می‌تواند موجب برخی محظورات فقهی گردد؛ چه از سویی استقلالِ خیار تبعض صفقه زیر سؤال می‌رود. از سوی دیگر، ادعا شده است که ملاک تجزیه قرارداد واحد به عقود متعدد، در نهادهای دیگر فقهی همچون نذر و یمین نیز وجود دارد. بنابراین، عدم تجزیه نهادهای مشابه، خود محظوری فقهی برای اجرای قاعده است.

۲-۲-۱. از بین رفتن خیار تبعض صفقه با پذیرش قاعده انحلال

یکی از موارد استناد به قاعده انحلال، موردی است که قسمتی از قرارداد به دلیلی همچون مستحق‌الغیر در آمدن جزئی از موضوع قرارداد، باطل از کار در آید. در واقع، با استناد به قاعده مزبور از باطل شمردن کل قرارداد احتراز می‌شود و بطلان صرفاً ناظر به قسمتی از قرارداد خواهد بود. البته به اعتقاد قائلان به قاعده انحلال در چنین فرضی برای طرف مقابل، خیار تبعض صفقه پدید می‌آید.

برخی فقیهان در مقام نقد اجرای قاعده انحلال معتقدند که تحلیل مزبور با این محظور فقهی روبه‌روست که موجب منتفی شدن خیار تبعض صفقه می‌گردد؛ زیرا اگر بر اثر انحلال، با دو قرارداد مستقل مواجه شویم، دیگر تبعض صفقه معنا نخواهد داشت. در واقع، بر اثر انحلال قرارداد اصلی به دو قرارداد مستقل باید گفت که یکی از دو قرارداد صحیح و دیگری باطل است. به دیگر سخن، تبعض در فرضی، تصورشدنی خواهد بود که با قراردادی واحد و تجزیه‌نشده روبه‌رو باشیم حال آنکه با تجزیه قرارداد، با دو قرارداد مستقل و موضوعات مختلف مواجه خواهیم بود.

البته به اعتقاد ایشان، اگر در تبیین وجود خیار تبعض صفقه گفته شود که به موجب شرطی ضمنی، انضمام اجزای موضوع قرارداد نیز مورد نظر طرفین بوده است و چون

شرط مزبور محقق نگردیده، خيار پديد آمده است، در پاسخ بايد گفت که از سويي اصل ادعا نادرست است؛ زيرا در وجود شرط ضمنی مزبور تردید است. از سوي ديگر، لازمه پذيرش ادعای مزبور اين است که در فرض مورد بررسی، ماهيت حق فسخ مورد نظر، خيار تخلف شرط باشد. در نتيجه، خيار تبعض صفقه به عنوان خياری مستقل منتفی خواهد بود در حالی که خيار تبعض صفقه، خياری مستقل از خيار تخلف شرط است و مبنای آن اعتبار عقلاست.

در پاسخ به اشکال مذکور، از سويي می توان همانند برخی اندیشمندان فقهی (موسوی خویی، بی تا: ۶-۵/۵) خيار مزبور را ماهيتاً خيار تخلف شرط دانست و اساساً محظوری بر اين امر مترتب ندانست. از سوي ديگر می توان همچون برخی ديگر (همو، ۱۴۱۴: ۳۳۳-۳۴۴)، اين گونه بيان کرد که استقلال خيار تبعض صفقه و مبتنی بودن آن بر اعتبار عقلا نافی تجزیة قرارداد نیست بلکه به نظر می رسد که حکم عقلا به وجود خيار، ناشی از اين است که ایشان تجزیة قرارداد واحد به دو يا چند قرارداد را پذيرفته اند.

همچنين می توان به اشکال مطرح شده نسبت به قاعده انحلال، همداستان با برخی فقیهان (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۸/۲؛ همچنين ر.ک: عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۳۱۵/۱) به طريق ديگری نیز پاسخ داد. توضیح اينکه از سويي، خيار تبعض صفقه نه تنها با قاعده در تعارض نیست، بلکه از مؤیدات تجزیة عقد است؛ زيرا در صورت پذيرفتن قاعده انحلال بايد بطلان عقد در بعض، مستلزم بطلان آن در کل باشد، زيرا جمع شدن صحت و فساد در عقد واحد امکان پذير نیست. از سوي ديگر، جعل خيار در مورد تبعض صفقه، به دليل وجود شرط ضمنی مبنی بر ارتباط اجزای متعلق عقد با يکديگر و تخلف از شرط مزبور نیست بلکه به اين دليل است که به طور معمول، مطلوب متعاقدين اين است که کل عوض در برابر کل معوض قرار گیرد و چون بر اثر تبعض صفقه، مطلوب مزبور محقق نمی شود و پايبندی طرف قرارداد به جزء صحيح قرارداد می تواند موجب زیان وی گردد، احتراز از زیان وی توجيه گر وجود خيار است. بنابراین، علت جعل خيار در مورد تبعض صفقه، جبران ضرر است.

۲-۲-۲. عدم تجزیه نهادهای مشابه

اشکال دیگری که برخی اندیشمندان فقهی بر قاعده انحلال وارد ساخته‌اند این است که در صورت پذیرش قاعده انحلال درباره عقود، باید قاعده مزبور درباره نهادهای مشابه همچون نذر و عهد و قسم (در فرضی که متعلق آن‌ها تجزیه پذیر باشد) نیز پذیرفته شود. طبیعی است که در صورت تجزیه نهادهای مشابه (همانند نذر) این نتیجه به دست می‌آید که - برای نمونه - چنانچه نذری که متعلق آن قابل تجزیه به اجزای متعدد است، حث گردد، به تعداد اجزای شیء منذور، حث نذر تحقق می‌یابد و هر کدام ضمانت اجرای مستقل دارد و آثار مترتب بر تخلف از نذرهای متعدد بر آن بار می‌شود، حال آنکه چنین امری از نظر فقهی پذیرفته نیست (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۶۵/۴).

در پاسخ به این اشکال نیز گفته شده است که ممنوعیتی برای تجزیه نهادهای مشابه نیست اما به شرطی که متعلق آن‌ها تجزیه پذیر باشد و موجبی هم برای تجزیه وجود داشته باشد. مقتضای تجزیه هم این خواهد بود که هر یک از اجزا پس از تجزیه، به تبع استقلال موضوعی استقلال حکمی نیز خواهد داشت (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳۴۱).^۱

۲-۳. محظورات عقلی اجرای قاعده

برخی دیگر از اشکالات وارد بر قاعده انحلال که بررسی و پاسخ به آن ضرورت دارد، مربوط به محظورات عقلی اجرای قاعده است. از سویی، لازمه اجرای قاعده انحلال، تجزیه قرارداد واحد به قراردادهای بی‌نهایت دانسته شده است. از سوی دیگر، ادعا شده است که اجرای چنین قاعده‌ای موجب تبدیل سبب تام به سبب ناقص می‌گردد.

۲-۳-۱. تجزیه قرارداد واحد به قراردادهای بی‌نهایت (تعلق هر یک از اجزا به بی‌نهایت عقد)

برخی فقیهان در مقام اشکال به قاعده انحلال بیان داشته‌اند که مقصود از انحلال عقد بر حسب اجزای متعلق آن از دو حالت خارج نیست؛ یا انحلال طولی متعلق عقد مد نظر است و یا انحلال عرضی آن. در هر حال، با این تالی فاسد مواجه خواهیم بود که

۱. برای دیدن نظر مخالف که تجزیه نذر را در اجرای قاعده انحلال نمی‌پذیرد، ر.ک: موسوی خمینی، بی‌تا: ۵۷۴-۵۷۵.

قرارداد واحد به بی نهایت قرارداد تجزیه می گردد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۶۶/۴ و ۵۹۲/۵). اندیشمند مزبور در تبیین نظر خود چنین توضیح می دهد که اگر مقصود از انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد، انحلال طولی یعنی انحلال آن بر حسب کسور مشاع باشد، این امر باعث می شود که هر جزئی از متعلق عقد، خود متعلق بی نهایت قرارداد واقع شود؛ زیرا اگر عقدی که بر کل متعلق واقع شده است، به دو عقدی که هر کدام آن به نصف آن تعلق گرفته اند تجزیه شود، هر نصف دو بار متعلق عقد واقع شده است؛ یک بار متعلق عقد اصلی و یک بار متعلق عقد انحلالی و باز هر یک از این دو نصف متعلق، نیز خود به دو نصف تجزیه می شوند و به همین ترتیب تا بی نهایت ادامه می یابد؛ زیرا مراتب کسور، بی حد و حصر است؛ برای نمونه نه تنها جزء واحد از موضوع قرارداد متعلق عقد اصلی است، بلکه متعلق عقد ناظر بر یک دوم و نیز متعلق عقد مربوط به یک چهارم و همچنین متعلق عقد ناظر بر یک هشتم و الی آخر خواهد بود.

اگر منظور از انحلال، انحلال عرضی یعنی انحلال بر حسب اجزای خارجی متعلق عقد باشد، مثل اینکه بیع واقع شده بر خانه به بیع درب و بیع پنجره و بیع دیوار و غیره تجزیه می شود، این اشکال وجود دارد که این اجزا در بسیاری از موارد برای طرفین قرارداد مجهول است.

همان گونه که برخی فقیهان بیان داشته اند (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳۴۲/۳-۳۴۳)، در پاسخ به این اشکال می توان گفت که ادعای قائلان به قاعده انحلال این نیست که همه عقود به صورت بالفعل به تعداد اجزایی که برای متعلقشان متصور است، تجزیه می شوند بلکه به اعتقاد ایشان، هنگامی که معقود علیه به دلیلی به صورت بالفعل به چند جزء تجزیه گردد، عقد نیز به تعداد همان اجزا به عقود متعدد تجزیه می شود (همان: ۳۴۰/۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۶۲/۳؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱: ۱۸۷/۱).

۲-۳-۲. تبدیل سبب تام به سبب ناقص

عقد سبب انتقال مبیع به مشتری و ثمن به بایع است. اگر این سبب تام باشد در جمیع اجزای مبیع و ثمن اثر می کند و باعث انتقال آن ها می شود. اما اگر تام نباشد در هیچ جزئی از مبیع و ثمن مؤثر نخواهد بود. به عبارت دیگر، تجزیه معامله اگر ناشی از تجزیه

سبب (عقد یا ایقاع) باشد، بر اثر تجزیه، سبب از تامیت خارج می‌شود و در نتیجه در هیچ جزئی از عوضین مؤثر نخواهد بود و اگر ناشی از تجزیه مسبب (انتقال عوضین به طرفین) باشد، تجزیه مسبب با فرض وحدت سبب، عقلاً محال است (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳: ۹۱).

در پاسخ به اشکال احتمالی مزبور گفته شده است که هرچند اشکال مزبور درباره اسباب عقلی صحیح است، در اسباب شرعی نظیر عقود و ایقاعات قدحی وارد نمی‌کند (همان). همچنین در رد این ایراد می‌توان گفت که اساساً تجزیه قرارداد واحد به قراردادهای متعدد از مقوله تبدیل سبب تام به سبب ناقص نیست بلکه آثار قرارداد ناشی از اراده انشایی طرفین قرارداد است و هنگامی که قرارداد واحد به قراردادهای متعدد تجزیه می‌شود، در واقع، اراده‌های انشایی متعدد مطرح است که هر کدام آثار خاص خود را دارد. از این رو، در فرضی که شخصی مال متعلق به غیر را به ضمیمه مال متعلق به خود به فروش می‌رساند، با دو سبب مختلف (دو انشای متفاوت که یکی اصالی و دیگری فضولی است) مواجهیم. بنابراین، مسئله تجزیه سبب تام به اسباب ناقص منتفی است.

۳. تبیین و تحلیل نظریه ویژه امام خمینی درباره قاعده انحلال

همان گونه که گذشت، امام خمینی از یک سو در برخی موارد، ایرادات وارد به قاعده انحلال را مردود دانسته و از سوی دیگر، خود به طرح ایرادات دیگری نسبت به این قاعده پرداخته است.

برای فهم صحیح دیدگاه ایشان درباره قاعده انحلال، باید به تحلیل ویژه ایشان از نهاد قرارداد و نقش اراده در آن و نیز جایگاه عرف در مسئله مورد بررسی توجه نمود. اما قبل از آن باید یادآور شد که به اعتقاد ایشان، در مواردی که به موجب ایجاب و قبول واحد، عوض‌های متعدد در برابر معوض‌های متعدد قرار گیرد و تقابل هر یک از عوض‌ها با یکی از معوض‌ها پذیرفته شود، اساساً از ابتدا با عقود متعدد روبه‌رو هستیم. بنابراین، در این صورت مسئله تجزیه قرارداد منتفی است؛ برای نمونه، چنانچه شخصی با ایجاب واحد، فروش خودرو را به مبلغی مشخص و فروش منزل را به مبلغی دیگر

اراده نماید و طرف مقابل با قبول واحد، خرید خودرو و منزل را اراده نماید، از ابتدا دو قرارداد مستقل منعقد شده است. از این رو، در چنین مواردی اساساً انحلال بعدی منتفی است و به همین دلیل چنانچه یکی از دو قرارداد مذکور به عللی باطل باشد، تأثیری بر قرارداد دیگر ندارد و خیار تبعض صفقه نیز سالبه به انتفای موضوع است.

اما چنانچه از ابتدا با قرارداد واحدی مواجه باشیم، همانند اینکه شخصی خودرو و منزل خویش را به مبلغی مشخص بفروشد یا اینکه نسبت به مقدار مشخصی گندم با دیگری قرارداد واحد منعقد نماید، دیدگاه امام خمینی درباره تجزیه چنین قراردادهایی مبتنی بر تحلیل انشا و منشأ است. به اعتقاد ایشان، انشا واحد است و انشای واحد به دلیل بساطت آن تجزیه پذیر نیست. همچنین منشأ که عبارت از ماهیت عقد به صورت اسم و حاصل مصدر می باشد نیز واحد است. توضیح اینکه توافق اراده‌ها عقد به معنای مصدری است و حاصل توافق مزبور و آنچه در واقع انشا شده است، عقد به معنای اسم مصدری است. آثار قرارداد نیز نتایجی است که شرع یا عرف بر عقد به معنای اسم مصدری بار می نماید.^۱ با این تحلیل، اراده طرفین باعث ایجاد عقد (به معنای اسم مصدری) می شود اعم از اینکه موضوع قرارداد تماماً مملوک و در ملکیت بایع باشد یا نباشد. آنچه مهم است اینکه عقد مزبور (عقد در معنای اسم مصدری) ممکن است به حکم شرع یا عرف، تمام آثار خود را بر جای نگذارد. بنابراین، به اعتقاد امام خمینی، انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد پذیرفتنی نیست (موسوی خمینی، ۱۳۲۱: ۵۱۸/۲-۵۱۹).

با توجه به تحلیل پیش گفته، اندیشمند مزبور ایراد تخلف عقد از قصد را در فرضی که قسمتی از موضوع قرارداد به دلیلی همچون مستحق للغير درآمدن باطل به شمار می آید، مردود می داند. به اعتقاد ایشان، آنچه طرفین قصد کرده‌اند، واقع نیز شده است و فقط عقد مزبور در برخی موارد آثار خود را بر جای نخواهد گذاشت. به دیگر سخن، با تحلیل مزبور، اینکه قرارداد قسمتی از آثار خویش را بر جای گذارد و در قسمتی دیگر از آثار با مانع روبه‌رو شود، موجب تخلف عقد از قصد نمی گردد؛ زیرا آنچه در

۱. تحلیل مزبور نسبت به ساختار و ماهیت عقد، در ادبیات حقوقی نیز نفوذ داشته است به گونه‌ای که برخی حقوق دانان در بحث تعلیق قرارداد، در کنار تعلیق در انشا و منشأ، از تعلیق در اثر قرارداد نیز سخن گفته و آن را متمایز از تعلیق در منشأ دانسته‌اند (شهیدی، ۱۳۹۰: ۶۶-۷۸).

حیطه اراده طرفین است، انشا و پیدایش منشأ است و آثار قرارداد ناشی از حکم عرف و شرع است. بنابراین، بر اثر انشا عقد در مفهوم اسم مصدری آن به طور کامل محقق می‌شود و اینکه قسمتی از آثار قرارداد تحقق پیدا نکند، ارتباطی به اراده طرفین و مدلول آن ندارد. در واقع، برای نمونه، در فرضی که یکی از اجزای موضوع قرارداد مستحق‌الغیر درآید یا شرایط لازم را نداشته باشد، ماهیت اعتباری انشاشده متعاقبین محقق می‌گردد. بنابراین، در فرضی که شخصی مال متعلق به خود را به انضمام مال متعلق به غیر، بدون اذن وی و به موجب عقدی واحد به فروش می‌رساند، ماهیت اعتباری واحدی به نام بیع، انشا و محقق می‌شود، اما به دلیل موانعی، شرع آثار مترتب بر ماهیت اعتباری مزبور را محدود به انتقال مالکیت مال متعلق به فروشنده می‌کند و انتقال مال متعلق به غیر را منوط به تنفیذ مالک می‌داند (همان: ۵۲۱/۲-۵۲۲).

از این رو، امام خمینی توجیهاات دیگر فقها را که برای خلاصی از ایراد تخلف عقد از قصد مطرح شده و بازگشت آن به تجزیه و تعدد انشا یا منشأ است، مردود دانسته است، به ویژه اینکه انشا از نظر ایشان امری بسیط است و تجزیه امر بسیط عقلاً محال است (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۲۳۱/۲).

البته باید توجه داشت که قائلان به قاعده انحلال نیز منکر بساطت انشا و حتی منشأ نیستند اما رویکردهای فقهی در این باره متفاوت است. در واقع، در دو رویکرد مذکور، تحلیل فقهی که از انشا (ایجاد) و منشأ (وجود) ارائه می‌شود، تفاوت دارد. برخی طرف‌داران قاعده انحلال برای برون‌رفت از محذور عقلي عدم امکان تجزیه امر بسیط، بساطت انشا و منشأ را از نظر طبیعی تأیید می‌کنند ولی معتقدند که امور مزبور می‌تواند از نظر اعتباری متعدد باشد. به اعتقاد ایشان، در عقد واحدی که به موجب آن ملکیت منتقل می‌گردد، هنگامی که با مملوک‌های متعدد مواجه هستیم، ناگزیر با ملکیت‌های متعدد نیز مواجهیم و به همین ترتیب، لازمه تعدد ملکیت‌ها، تعدد تملیک‌ها نیز هست. به دیگر سخن، هرچند ایجاد (انشا - تملیک) و وجود (منشأ - ملکیت) هر یک ذاتاً از نظر طبیعی وحدت دارند، از نظر اعتباری می‌توانند تعدد داشته باشند. بنابراین، تجزیه‌ناپذیری امر بسیط منافی تعدد اعتباری آن نیست (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۳۴/۲).

همان گونه که ملاحظه می‌شود، بر خلاف تحلیل امام خمینی که منشأ عبارت از عقد به معنای اسم مصدری بود و آثار قرارداد (همچون انتقال ملکیت) امری جدای از آن شمرده می‌شد، در تحلیل فقهی اخیر، منشأ عبارت از همان آثار قرارداد است.

چنانچه به تفاوت مذکور در تحلیل‌ها توجه شود و با توجه به تصریح امام خمینی به امتناع عقلی تجزیه عقد، به خوبی معلوم می‌شود در مواردی که ایشان به ظاهر سخن از تجزیه عقد به میان می‌آورند، منظورشان تجزیه آثار است؛ برای نمونه، ایشان می‌نویسد: عقد امر اعتباری و مضاف به اعیان و اجزای آن است و در بازار [میان] خردمندان قابل تجزیه است. از این رو، ملاحظه می‌شود که - برای مثال - در فروش یک تن هندوانه، چنانچه در فروش نیمی از آن وجود عیب آشکار گردد، رد کردن قسمتی از بیع ولو از طریق اقاله امکان‌پذیر است. بدیهی است که بیع مزبور نزد ایشان بیع‌های متعدد به شمار نمی‌آید. همچنین رد قسمتی از مبیع به فروشنده، بیع جدید به شمار نمی‌آید.

بنابراین، نباید همچون برخی فقیهان (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳/۳۴۹) از عبارت مذکور چنین برداشت نمود که امام خمینی به اتکای آنچه در بازار می‌گذرد، امتناع عقلی (تجزیه امر بسیط) را نادیده گرفته است و در کلام ایشان تعارض وجود دارد.

نکته قابل توجه دیگری که در تبیین نظریه امام خمینی بایسته می‌نماید، این است که ایشان در تجزیه آثار عقد، برای عرف نقش ویژه قائل است و مواردی را که عرفاً آثار قرارداد قابل تجزیه نباشد، از شمول نظریه تجزیه آثار خارج می‌داند؛ برای نمونه هرچند در فروش یک تن هندوانه که قسمتی از آن معیوب درآمده است، عرفاً آثار قرارداد، تجزیه می‌شود و قرارداد در قسمتی اثر دارد و در قسمتی بی‌اثر است، در مواردی همچون بیع خانه یا بیع حیوان عرفاً تجزیه صورت نمی‌گیرد و عرف نمی‌پذیرد که در بیع حیوان گفته شود که قسمتی از ثمن در برابر چشم آن و قسمتی دیگر در برابر جزء دیگر آن قرار دارد. در واقع، عرف چنین تجزیه‌ای را مزاح تلقی می‌کند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۱۶-۵۱۵/۲، ۳۶۵/۴ و ۵۹۳/۵).

۱. برای دیدن نمونه‌هایی که طبق این دیدگاه عرف تجزیه را اجازه داده است یا نمونه‌هایی که تجزیه از نظر عرف صحیح نیست، ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۲/۲۳۲؛ همو، ۱۴۲۱: ۲/۳۱۶).

به نظر می‌رسد طرف‌داران قاعده انحلال نیز نسبت به داوری عرف بی‌توجه نیستند؛ زیرا همان گونه که برخی نیز بیان نموده‌اند (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳/۳۴۰-۳۴۱)، قائلان قاعده انحلال مدعی تجزیه تمام عقود نیستند بلکه تجزیه عقد را فقط در مواردی می‌پذیرند که معقودعلیه (موضوع قرارداد) تجزیه‌پذیر باشد (در این باره ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۷/۳۰۶، ۱۹/۶۸ و ۲۰/۱۷۰؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳: ۴/۳۸۴؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۲/۳۳۶؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۳/۱۶۶-۱۶۸؛ موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۳/۳۴۳؛ طباطبایی قمی، ۱۴۲۳: ۲۰۹-۲۱۰). در واقع، در مواردی که معقودعلیه تجزیه‌پذیر باشد و تجزیه فعلیت یابد، عقد نیز به تبع آن به عقود متعدد تجزیه می‌شود. طبیعی است که ملاک قابلیت تجزیه موضوع قرارداد نیز عرف عقلاست. بنابراین، می‌توان از این نظر نیز میان نظریه امام خمینی و نظریه قائلان قاعده انحلال، مدعی نوعی قرابت گردید.

نتیجه‌گیری

معلوم گردید که در اجرای قاعده انحلال ایراداتی وجود دارد. از سویی، برخی از این ایرادات به نوعی به شرایط اساسی صحت قرارداد ارتباط می‌یابد. در این میان، تعارض قاعده انحلال با لزوم تبعیت عقد از قصد و نیز اشکال فقدان رضایت طرفین به تجزیه قرارداد و همچنین اشکال تعارض قاعده انحلال با لزوم علم به عوضین از مهم‌ترین ایرادات اجرای قاعده انحلال است. از سوی دیگر، این شبهه وجود دارد که ضمن اینکه پذیرش قاعده انحلال ضرورتی ندارد، اجرای آن نیز با برخی محظورات فقهی و عقلی مواجه است. در این باره، زیر سؤال رفتن استقلال خیار تبعض صنفیه از آثار پذیرش قاعده شمرده شده است. همچنین پذیرش قاعده انحلال در قراردادهای پذیرفتن آن در نهادهای فقهی مشابه همچون نذر و یمین نیز محظور دیگر فقهی است. به علاوه، ادعا شده که لازمه اجرای قاعده انحلال، تجزیه قرارداد واحد به قراردادهای بی‌نهایت است و نیز اجرای این قاعده موجب تبدیل سبب تام به سبب ناقص می‌گردد که هر دو مورد مانع عقلی دارد.

هیچ یک از ایرادات مزبور پذیرفتنی نیست. ایرادات مربوط به شرایط اساسی صحت قرارداد ناشی از تفسیر ناصواب قواعد حاکم بر اراده (به ویژه قاعده لزوم تبعیت عقد از

قصدها و نیز تفسیر غیر دقیق از شرط لزوم معلوم و معین بودن موضوع قرارداد است. ایراد مربوط به عدم جریان انحلال در نهادهای مشابه نیز با التزام به جریان انحلال در نهادهای مشابه، به طور مبنایی منتفی خواهد بود. برخی ایرادات نیز مبتنی بر برداشت غیر دقیق از قاعده انحلال و تلقی قلمرو بی حد و حصر برای آن است؛ برای نمونه، ایراد مبنی بر لزوم پابندی به انحلال قرارداد واحد به بی نهایت قرارداد، ناشی از عدم توجه به نقش عرف در اجرای قاعده انحلال است. در واقع، فعلیت انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد در مواردی است که موضوع قرارداد به حکم عرف موجبی برای آن وجود داشته باشد. در غیر این صورت، سخن گفتن از قاعده انحلال محملی نخواهد داشت. برخی دیگر از ایرادات نیز مبتنی بر تفاوت دیدگاه‌ها در تحلیل قرارداد و آثار ناشی از آن است.

در این میان، امام خمینی ضمن نفی انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد، انحلال و تجزیه آثار قرارداد را پذیرفته است. به اعتقاد ایشان، انشای قرارداد (ایجاب و قبول) موجب پیدایش عقد به مفهوم اسم مصدری می‌گردد. موجود اعتباری حاصل از ایجاب و قبول، خود آثاری دارد که نتیجه اعتبار طرفین نیست و به حکم شرع یا اعتبار عرف بر عقد (عقد در معنای محصولی) بار می‌گردد. بر اساس این رویکرد، انشا و منشأ اموری بسیط و تجزیه‌ناپذیرند ولی از آنجا که آثار مترتب بر عقد، معلول اعتبار شرع و عرف است، می‌تواند در مواردی با مانع مواجه شود و قرارداد تمام آثار خود را بر جای نگذارد. بر اساس این نظریه، تجزیه آثار صرفاً در مواردی پذیرفتنی است که عرف به قابلیت تجزیه، حکم نماید.

در مقابل، طرف داران قاعده انحلال قرارداد واحد به قراردادهای متعدد، از یک سو تفکیکی میان منشأ و اثر قرارداد نموده‌اند. بر این اساس، آثار قرارداد نتیجه مستقیم انشای طرفین قرارداد است. از سوی دیگر، ایشان ضمن پذیرش بساطت طبیعی انشا و منشأ، در تعدد و تجزیه اعتباری آن اشکالی نمی‌بینند. به علاوه، ایشان نیز به فعلیت رسیدن تجزیه اعتباری مزبور را ناظر به مواردی می‌دانند که به دلالت عرف، موضوع قرارداد قابلیت تجزیه داشته باشد و برای فعلیت تجزیه نیز موجبی یافت شود.

هرچند تحلیل ویژه امام خمینی با تحلیل طرف داران قاعده انحلال قرارداد واحد به

قراردادهای متعدد، تفاوت مبنایی دارد، در عمل هر دو تحلیل به آثار مشابهی دست می‌یابند. به دیگر سخن، هر دو گروه تجزیه آثار قرارداد را پذیرفته‌اند، اما تفاوت در این است که بنا بر یک نظر، انشا و منشأ تجزیه نمی‌شوند و تجزیه ناظر به آثار قرارداد است که تابع حکم شرع و عرف است، اما بنا بر نظر دیگر، منشأ و اثر تغایر مفهومی ندارند و بر اثر انشای طرفین قرارداد ایجاد می‌شوند ولی انشا و منشأ که هر یک وحدت طبیعی دارند، می‌توانند تعدد و تجزیه اعتباری داشته باشند. در پایان باید تأکید کرد که در هر دو مبنا، عرف نقش اساسی در تعیین موارد قابل تجزیه دارد و این مهم در تقریب دو رویکرد بسیار مؤثر و تعیین‌کننده است.

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، حاشیه المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲. همو، کتاب فی الوقف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۳. اراکی، محمدعلی، کتاب البیع، قم، در راه حق، ۱۴۱۵ ق.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
۵. اشتهازدی، علی پناه، مدارک العروه، تهران، دار الاسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۷ ق.
۶. جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت (علیهم السلام)، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۲۳ ق.
۷. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح، العناوین الفقہیہ، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۸. سبحانی تیریزی، جعفر، نظام المضاربه فی الشریعة الاسلامیة الغراء، قم، مؤسسه امام صادق (علیہ السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۹. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، چاپ چهارم، قم، المنار، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسیله - المضاربه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۷ ق.
۱۱. همو، دلیل تحریر الوسیله - فقه الربا، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۳۰ ق.
۱۲. شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، چاپ هشتم، تهران، مجد، ۱۳۹۰ ش.
۱۳. طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی، قم، دار التفسیر، ۱۴۱۶ ق.
۱۴. طباطبایی قمی، سید تقی، الانوار البهیة فی القواعد الفقہیة، قم، محلاتی، ۱۴۲۳ ق.
۱۵. همو، الغایة القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی - کتاب الاجاره، قم، محلاتی، ۱۴۲۳ ق.
۱۶. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، حاشیه المکاسب، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۲۱ ق.
۱۷. همو، سؤال و جواب، تهران، مرکز نشر العلوم الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۱۸. عراقی، آقا ضیاءالدین، شرح تبصرة المتعلمین، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. عمید زنجانی، عباسعلی، قواعد فقه، بخش حقوق خصوصی، تهران، سمت، ۱۳۸۶ ش.
۲۰. غروی اصفهانی، محمدحسین، الاجاره، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۱. همو، حاشیه کتاب المکاسب، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۸ ق.
۲۲. کاشف الغطاء، مهدی، احکام المتاجر المحرمه، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ ق.
۲۳. کوه کمری، سید محمد بن علی حجت، کتاب البیع، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. گرجی، ابوالقاسم، «قاعده تبعیت عقد از قصد و قاعده انحلال»، مجله تحقیقات اسلامی، شماره ۹، ۱۳۷۰ ش.
۲۵. محقق داماد یزدی، سید محمد، کتاب الحجج، قم، چاپخانه مهر، ۱۴۰۱ ق.
۲۶. محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، چاپ دهم، تهران، میزان، ۱۳۸۷ ش.

۲۷. موسوی بجنوردی، سیدحسن، *القواعد الفقهیه*، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۲۸. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، *فقه الشیعه - کتاب الاجاره*، تهران، منیر، ۱۴۲۷ ق.
۲۹. موسوی خمینی، سیدروح الله، *کتاب البیع*، تقریر محمدحسن قدیری، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
۳۰. همو، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.
۳۱. موسوی خمینی، سیدمصطفی، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *مصباح الاصول*، چاپ پنجم، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۷ ق.
۳۳. همو، *مصباح الفقاهه*، قم، تقریر محمدعلی توحیدی، بی تا.
۳۴. موسوی خویی، سیدمحمدتقی، *الشروط او الالتزامات التبعية فی العقود*، بیروت، دار المورخ العربی، ۱۴۱۴ ق.
۳۵. نایینی، میرزا محمدحسین، *المکاسب و البیع*، تقریر میرزا محمدتقی آملی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. نراقی، مولی محمد بن احمد، *مشارق الاحکام*، چاپ دوم، قم، کنگره نراقیین ملامهدی و ملااحمد، ۱۴۲۲ ق.

موجز المقالات

دراسة في دلالة الآية الشريفة ﴿لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ على حرمة الإعانة على الإثم والعدوان

- سيف الله الأحدىّ (طالب بمرحلة الدكتوراه بفرع الفقه ومبادئ القانون الإسلامى)
- محمّد تقى الفخلعلىّ (أستاذ بجامعة فردوسىّ بمشهد)

هيهنا عدد هائل من الفقهاء والمفسرين الذين استدّلوا على حرمة الإعانة على الإثم والعدوان بالآية الشريفة ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾، لكن عدد آخر منهم لم يسلّموا هذا الاستدلال وذلك بسبب وجود كلمة التعاون وتواجد القرينة على كون النهى فى هذه الآية تنزيهياً. والباحثون بعد تحليل ومعالجة أدلة كلّ من الطائفتين وبعد إنعام النظر فى رؤى اللغويين والمفسرين والفقهاء المسلمين فى هذا المجال، استنبطوا أنّ كلمتى التعاون والإعانة فى كثير من الموارد استعمالاً فى معنى واحد، كما أنّ تواصل بينهما ومقابلتهما فى الجملة الأخيرة من الآية الشريفة لا يصلح لأن يكونا قرينتين على دلالة النهى فى الآية على الكراهة. كما أنّ إعادة فعل التعاون فى الجملة الثانية وعدم الاقتصار على حرف «لا» تشعران على كون هاتين الجملتين مستقلتين،

فعلية بناءً على حكم العقل وتناسب الحكم والموضوع، دلالة الآية على حرمة الإعانة على الإثم والعدوان مسلمة دون أدنى ريب.
المفردات الرئيسة: الحرمة، الإثم، العدوان، التعاون على الإثم.

المسؤولية المدنية للمرضى المبتلين بالأمراض المعدية

□ علي رضا يزدانيان (أستاذ مشارك بجامعة إصفهان)

□ مريم التقفني (طالبة بمرحلة الدكتوراه بفرع القانون الخاص)

لا شك في أن الغرض من قانون المسؤولية المدنية الحماية عن الشخص الخاسر والمتضرر وتدارك خسارته وأضراره. ولكن في بعض الأحيان يكون الشخص المتضرر أيضاً سبباً لضرر الآخرين. فإن المريض المبتلى بالأمراض المعدية يعتبر مثلاً للمتضرر، شريطة نقل مرضه إلى الآخرين والإضرار بهم، وفي هذه الحالة عليه أن يجبر ويتدارك الخسارات الملحقة على الآخرين. لذلك علم الحقوق في هذه المجالات يفرض واجبات متعددة للمرضى الواعين عن مرضهم. فإنه من جملة هذه التكاليف والواجبات هي الالتزام بأمن الأشخاص الآخرين والتجنب عن الإضرار بهم، وكذلك إخبار وإعلان مرضهم إلى الآخرين الذين يتواجدون عندهم ويتعلقون بهم. وكذلك أعمال الإجراءات الاحتياطية من ناحية المريض. فإن الحماية والدعم عن سلامة الآخرين أمر هام جداً. وهذا يكون إلى حدّ بعض الأوقات مسؤولية نقل المرض تتعلق بالأمهات والجنين أيضاً. فعلى سبيل المثال، إهمال الأم في تحقيق الاحتياطات الطبية حين الحمل والتطعيم التي تحتاج إليها قبل الحمل، تعتبر من جملة أسباب مسؤوليتها. كما أن إهداء الدم من ناحية المريض الواعي عن مرضه يستلزم مسؤولية المهدى وفي هذا المجال، دافع الإحسان لا يوجب مصونته إطلاقاً. من جانب آخر، فإن مسؤولية نقل المرض لا يختص بالمرضى الواعين عن مرضهم بل يشمل المرضى الجاهلين بمرضهم أيضاً. والجدير بالذكر أنه يمكن إثبات مسؤولية المرضى المذكورين في الأخير عبر مبادئ كالاتلاف والتسبيب.

المفردات الرئيسة: الأمراض المعدية، المريض، المسؤولية المدنية، الالتزام بالأمن، الحزم.

دراسة مقارنة لحسن النية فى الفقه والحقوق الخارجيّة والوثائق الدوليّة

- حسن السيمائى الصراف
- عضو الهيئة التدريسيّة بجامعة الشهيد بهشتى

لا شكّ فى أنّه لا يوجد اتفاق بين النظم القانونيّة حول لزوم لحاظ حسن النية فى العقود كالالتزام عقديّ. فإنّه عند بعض النظم القانونيّة (وعلى الأغلب النظم القانونيّة الموضوعية) العمل والالتزام بحسن النية أمر ضرورىّ وهذا بأدلة عدّة كـ«الضرورة» و«المصلحة» و«العدالة» وبالعكس عدد آخر من النظم القانونيّة وهذه على الأغلب النظم القانونيّة العرفيّة، معوّلاً على «مبدأ حاكميّة الإرادة» و«مبدأ حتميّة العقد وقطعيّته» يرى أنّ عدم الالتزام بحسن النية لا يستتبع مسؤوليّة ملزمة، ولكن موقف الفقه الإسلامىّ فى هذا المجال غير واضح. مع أنّه يمكن الاستفادة عن بعض القواعد الفقهيّة لزوم الالتزام بحسن النية وفى موارد خاصّة، إلّا أنّه لا تساعدنا هذه الموارد على ضرب قاعدة عامّة وملزمة جدّاً. الدراسة الراهنة حاولت أن تبحث وتفحص عن جميع ظروف وإمكانيات جعل قاعدة فقهيّة خاصّة تحت عنوان لزوم العمل بحسن النية فى الحقوق. والجدير بالذكر، وبعد المقارنة النهائيّة، يبدو أنّ الفقه الإسلامىّ بما أنّه غير ملتزم بلزوم لحاظ حسن النية فى العقد كمبدأ عام وملزم، يشبه إلى حدّ بالغ بالنظم القانونيّة العرفيّة كنظام إنجلترا.

المفردات الرئيسيّة: حسن النية، القاعدة الفقهيّة - الحقوقية، الحقوق الموضوعية، الحقوق العرفيّة (كومن لا).

دراسة الإشكالات الواردة على قاعدة انحلال عقد واحد إلى عقود عدّة

- أحمد عارفى نيا (ماجستير بفرع القانون الخاصّ)
- السيّد محمّد مهدى القبولى درافشان (أستاذ مشارك بجامعة فردوسىّ بمشهد)
- سعيد المحسنى (أستاذ مشارك بجامعة فردوسىّ بمشهد)

من المعلوم أنّه على أساس قاعدة انحلال عقد واحد إلى عقود متعدّدة، العقد الذى وقع على مجموعة مركّبة، فإنّه بعض الأحيان ينحلّ إلى عقود عدّة كثيرة، وبالرغم من أنّه استند الفقهاء إلى هذه القاعدة فى الأبواب المختلفة الفقهيّة إلّا أنّه وردت إشكالات

وإيرادات عليها. وقد ارتأى الإمام الخميني في هذه القضية إضافة إلى ذكر عدد من الإشكالات حول قاعدة الانحلال، أن الحلّ الوحيد للخروج عن هذا المأذق ليس انحلال العقد كما يرى البعض، بل الأنسب والأحسن انحلال الآثار العرفية للعقد. الدراسة الحالية استهدفت أولاً، مناقشة الإشكالات الواردة حول قاعدة الانحلال والإجابة عليها وثانياً، تبين وتحليل الاتجاه الإمام الخميني في هذه القضية، ثم في الأخير عرض شيء من الوفاق والوئام بين وجهة نظر المشهورة للفقهاء مع اتجاه الإمام الخميني. كما تجدر الإشارة إلى أنه بالرغم من تحليل الإمام الخميني الخاص واختلاف هذا التحليل المبني مع تحليل القائلين بقاعدة الانحلال، لكن في مقام العمل قد وصلا كلا التحليلين إلى آثار وثمرات مشابهة وهذا يوعز إلى أمر هام وهو الدور الأساس للعرف في الموارد التي تصحّ تجزئة العقد وانحلاله (عقدًا وآثارًا) في كلا الاتجاهين.

المفردات الرئيسية: قاعدة الانحلال، العقد، العرف، الإيرادات.

لمحة سريعة إلى حقوق الزارع تجاه مالك الأرض

- محسن جهانگیری (أستاذ مساعد بالجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية)
- محمد حسن إمام وردی (طالب بمرحلة الدكتوراه بفرع القانون الخاص)
- مجيد حدادی منش (طالب بمرحلة الدكتوراه بفرع القانون الخاص)

الزارع هو الذي يزرع في أرض الغير ومع رضاه ويتم هذا عبر استخدام الآليات والأدوات الخاصة بالزارع. والإنتاج الحاصل بسبب عمل الزارع سيكون مشتركاً بين المالك والزارع. ومن المعلوم نصيب المالك من الثروات بسبب تملكه الأرض كما أن نصيب الزارع يجيء من ناحية العمل والأدوات والكلفات التي نفقها في سبيل تحصيل الثمرة والإنتاج. لكن بعد مضي زمن العقد الأشياء الباقية والموجودة على الأرض ومن جملتها الشجرة والبناء والجذور القابلة للبقاء وغيرها تتعلق بالزارع ويمتلكها. وهذه الملكية تنشئ له حقّ السبق في استخدام الأرض وهذا هو الأمر الذي لم يصرح به في القوانين إطلاقاً. كما أن هذا الحقّ يوجب استمرار علاقة الزارع ومالك الأرض إلى زمن حتى بعد مضي زمن العقد ولا يمكن لأحد الطرفين أن يفسخه ويهمله إلا برضى الآخر.

المفردات الرئيسية: الزارع، المالك، الحقوق الزراعية، الملكية، حقّ السبق، حقّ الجذر.

دراسة جديدة لقاعدة التسبب ونقد القوانين المتعلقة بها

□ السيد أحمد مير حسيني (أستاذ مشارك بجامعة طهران)

□ حسن آب سواران (ماجستير بفرع الفقه ومبادئ القانون الإسلامي)

لا شك في أنّ التسبب أحد أسباب الضمان القهرى. والتسبب معناه هو أن يسبب أحد وبشكل غير مباشر سبب إلحاق الخسارة بشخص آخر وحيث أنّ تعيين الضامن الواقعى لها أهميّة بالغة عند القضاة وطرفى الدعوى، ومن ناحية أخرى التعريف الذى ورد فى القانون وكذلك شتى التعاريف الواردة فى هذا المجال لها إشكالات وتساؤلات جادة، فلا تستطيع هذه التعاريف أن تريح هذه الإبهامات والشكوك، لذلك أردنا أن نلقى الضوء على النقاط المبهمة وإشكالاتها وقد تمّ ذلك عبر التحليل والبحث فى الكلمات اللامعة لأهل البيت (عليه السلام) كما لنا أن ننظر إلى جميع الروايات المتعلقة بهذا الحقل واستخدام النظريات الفقهية للفقهاء الأفاضل على أمل الحصول على ملاك وضابط لتعيين الضامن الواقعى فى الضمان بالتسبب. ومن الحصائل التى وصلنا إليها أن نستعمل عنوان الضرر بدل عنوان التلف أو الخسارة وذلك بسبب اتساع مفهومه. وبهذه الوتيرة يمكن أن يشمل هذا جميع الأضرار النفسية والمالية وحتى العرضية. كما تجدر الإشارة إلى أنّ سلب الاختيار عن المتضرر وكون أفعال المسبب والمتضرر مجازاً، تعتبر من المعايير التى لا بدّ لحاظها فى تعيين الضامن بالتسبب. وفى نهاية المطاف علينا أن نركّز على أنّ كلّ شخص انطبق عليه ملاكات وضوابط الضامن الواقعى فى الضمان بالتسبب، ضامن حقاً، ولا يسمع إلى أقاويل كتبع الضامن فى سلسلة علل إيجاد الضرر أو قربه.

المفردات الرئيسة: الإلتلاف، التسبب، السبب، الضرر، الضمان، العلة، القوانين الموضوعية، المسبب.

زمن تحقيق المعاهدات فى الفقه والحقوق الإيرانيّ

□ محمّد على خورسنديان (أستاذ مشارك بجامعة شيراز)

□ ريحانة نصرى پور (ماجستير بفرع القانون الخاص)

لا مجال للشكّ فى أنّ من الشروط المؤثرة على علائق الطرفين فى تحقيق الالتزام

والتعهد هي موعد وزمن تحقيقه. ففي أكثر النظم القانونية المبدأ الأول في تعيين زمن تحقيق العقد هي حاكمية إرادة الطرفين ثم القانون والمحكمة والعرف. والمسألة التي هي محلّ للخلاف والتي تطرقت المقالة الراهنة إلى دراستها هي أنّ في حالة تعيين زمن تحقيق العقد، هل للمتعهد والملتزم قبل الموعد المعين، أن يحقّق الالتزام؟ والجواب أنّ الآثار المترتبة على تحقيق العقد قبل مواعده، يختلف بحسب كون الشرط ضمن العقد أو كونه قيّداً للموضوع الرئيسي للعقد. كما أنّه تجوز أن تكون ماهية هذا الأمر، العقد أو الإيقاع أو قضية حقوقية وذكرت ههنا آراء دالة على التسليم المشروط وكما أنّ بعضها تدلّ على عدم القبول والتسليم إطلاقاً. الدراسة الراهنة ناقشت وقسمت الموضوع ناظرة إلى أنّه هل في المواقف الصريحة أو الضمنية للطرفين أو ضمن الالتفات إلى المواضع والأحوال، وهذا الأمر ينوط بأنّ المدّة ستذهب إلى مصلحة أيّ من الطرفين ويمكن أن يفسّر حكم حالة السكوت إلى مصلحة المتعهد.

المفردات الرئيسية: تحقيق الالتزام، زمن تحقيق المعاهدة، ماهية تحقيق الالتزام، تحقيق المعاهدة قبل بلوغ أجلها.

التحليل الفقهي للمادة ٦٥١ من القانون المدني

- على أكبر الإيزدي الفرد (أستاذ بجامعة مازندران)
 - محمّد المحسنى الدهكلاني (أستاذ مساعد بجامعة مازندران)
 - شهرام الشاميري الشكفتي (طالب بمرحلة ماجستير بفرع الفقه ومبادئ القانون الإسلامي)
- إذا اشترط في ضمن عقد القرض أن يكون للقارض حقّ مطالبة ماله بعد زمن معيّن، ومن جانب آخر التزم المقترض أن يؤدّي دينه بعد مضيّ الزمن الخاصّ المعقود، ففي هذه الحالة، في صحّة هذا الشرط وكذلك في أثره بين الفقهاء خلاف. ومنشأ هذه الازدواجية في وجهة النظر ليس إلّا خلاف الفقهاء في لزوم عقد القرض أو جوازه. فمشهور الفقهاء يترأى أنّ عقد القرض لازم الطرفين وطائفة أخرى ترى أنّ عقد القرض جائز الطرفين وأمّا الطائفة الثالثة ارتأت أنّ هذا العقد من ناحية المقرض (القارض) لازم والحال أنّ من ناحية المقرض جائز. أمّا أكثر القائلين بلزوم العقد، ذهبوا إلى أنّ شرط المدّة في القرض شرط فاسد ومعظمهم لا يرون أن يكون هذا الفساد سبباً لفساد العقد. وفي المقابل، القائلون

بجواز العقد والشرط رأوا أنّ أثر هذا الاشتراط أمر غير ملزم وقالوا إذا أردنا أن يكون هذا الشرط صالحاً للإلزام فعلينا أن ندرج هذا الشرط في ضمن العقود الملزمة الأخرى. والجدير بالذكر أنّ باحث هذه المادّة مع ذهابه كمشهور الفقهاء إلى كون العقد لازم الطرفين إلاّ أنّه خلافاً لأكثر الفقهاء يرى أنّ اشتراط المدّة في هذا القبيل من العقود يكون مثلاً ونموذجاً للشرط السائغ وعليه يرى أنّ درج هذا الشرط في ضمن عقد القرض يوجب لزوم اتّباعه جدّاً.

المفردات الرئيسة: اللزوم، الجواز، القرض، شرط المدّة.